

درس ۳

درنگ

درس گفتارهایی در
اندیشه یاری‌گری

نه فرشته نه شیطان

متن گفتار مهدی مهریزی

در نشست «مبانی معرفتی کارخیر در آموزه‌های اسلامی»



درنگ سوم

نه فرشته نه شیطان

سلسله نشست‌های «امداد و اخلاق»
درس گفتار مبانی معرفتی کارخیر در آموزه‌های اسلامی



مهدی مهریزی

■ متولد:

۱۳۴۱ - مشهد

■ تحصیلات:

- سطح اجتهاد حوزه علمیه

■ توضیحات:

- مدرس حوزه و دانشگاه

- مؤلف بیش از پنجاه جلد کتاب و صدها مقاله
تقدیر شده در:

(جشنواره کتاب سال جمهوری اسلامی؛ ۱۳۸۶)

(کتاب سال حوزه؛ ۱۳۸۹)

- دبیر علمی ده‌ها کنگره دینی



جمعیّت حلال‌حرم
جمهوری اسلامی ایران
حوزه نمایندگی ولی‌فقیه

سیزدهم بهمن هزار و سیصد و نود و هشت

حکیده گفتار

از آنجاکه انسان موجودی مختار است، هرکاری را با پسینه و شاکله‌ای که از آن در ذهن دارد، انجام می‌دهد. آن شاکله وقتی کاویده شود، می‌تواند گسترش پیدا کند، عمیق شود و تکثیر یابد. پنج نکته‌ی مبنایی در کار خیر:

« **اول؛ نگاه ما و معرفت ما به انسان.**

نوع نگاه ما به انسان تعیین‌کننده است.

انسان هم حُسن‌اش را درک می‌کند
و هم بی‌توجهی به آن را نکوهش می‌کند.

« **دوم؛ باور اینکه ما موجود اجتماعی هستیم.**

« **سوم؛ ایمان با کار خیر ملازمه دارد.**

ایمان نمی‌تواند منفک از کار خیر باشد.

نمی‌شود کسی مدعی باشد مؤمن است و به تبع آن فاعل کار خیر نباشد.

« **چهارم؛ حرف با کار خیر ملازمه دارد.**

ما در مملکت مان خیلی حرف می‌زنیم. کلام را از عمل جدا کرده‌ایم
اما در آموزه‌های دینی این دو با هم پیوند خورده‌اند.

« پنجم؛ کار عبادی از کار خیر جدا نیست
و با آن ملازمه دارد.

اگر از نظر فکری و ذهنی و معرفتی بتوانیم این مفاهیم را تبیین کنیم
و توضیح دهیم و جامعه را با این مسائل آشنا کنیم،
آن محصول، یعنی انجام کار خیر، خود به خود اتفاق می افتد.

« خدا وقتی می خواهد از انسان ها یاد کند
با عباد یاد می کند. یعنی مخلوق شریف و بزرگ.

« اگر اتفاق نکنید، آسیب های درد و رنج
به شما هم اصابت می کند

چون شما در این مجموعه هستید و جدا از آن نیستید.
انسان باید این موضوع را باور داشته باشد که خیر خودش با خیر دیگران
محقق می شود، سلامتی او یا سلامتی دیگران، رشد خودش با رشد دیگران.

« نمی شود کسی فکر کند مؤمن است
و با کار خیر بیگانه باشد.

در آیات قرآن هر جا ایمان است عمل صالح هم هست.

مقدمه گفتار

موضوع این نشست، مبانی معرفتی کار خیر در آموزه‌های اسلامی است. منظور از مبانی این است که آدم‌ها تا وقتی درباره‌ی هر چیزی و هر موضوعی یک ذهنیت و یک نگاهی نداشته باشند، آن موضوع به عمل تبدیل نمی‌شود. وقتی می‌گوییم «مبانی معرفتی» یعنی آن نگاه. چه نگاهی باید حاصل شود تا آدم‌ها به کار خیر اقدام کنند؟ چه چیزی باید در شاکله‌شان یا در سویه‌ی پنهان ذهن‌شان اتفاق بیفتد تا کار خیر انجام شود؟ این بحث، مبنایی و مهم است. از آنجا که انسان موجودی مختار است، هرکاری را با پسینه و شاکله‌ای که از آن در ذهن دارد، انجام می‌دهد. و آن شاکله وقتی کاویده شود، می‌تواند گسترش پیدا کند، عمیق شود، تکثیر شود، لذا صحبت این جلسه در این مورد خواهد بود. در این فرصت انواع نگرش‌ها را نسبت به انسان با توجه به منطق قرآن به طور اجمالی بررسی خواهیم کرد. این موضوع باید در جلسات دیگر تکمیل شود.



مبانی فکری کارخیر



تأملاتی که من داشته‌ام - و در تبیین آن بیشتر سعی می‌کنم از آیات قرآن استفاده کنم - پنج نکته را برابم روشن کرده که نقش مهمی در انجام کار خیر دارد و تشکیل دهنده‌ی شاکله‌ی آن است. یعنی اگر این پنج مورد در ذهن آدم‌ها شکل بگیرد، خود به خود به کار خیر تبدیل می‌شود. باید تلاش کنیم آنها را در ذهن آدم‌ها بسازیم و جا بیندازیم. نقش کلیدی و اصلی را این موارد دارند. و الا ممکن است کسی به تقلید کاری را بکند یا احساساتی شود و کاری بکند، اما این اعمال مداوم نخواهند بود. بسیاری از کارهای ما احساسی است. ولی احساس یا شور تا به شعور تبدیل نشود، پایدار نیست، خودجوش نیست. همیشه باید به یک منبع گرمایی نزدیک شویم تا گرم شویم. چه کنیم تا خود آدم‌ها از درون آن گرما را تولید کنند. اگر در جو قرار بگیریم کاری را انجام می‌دهیم و به محض اینکه از آن جو خارج شویم باز به روزاول مان برمی‌گردیم. چه کار کنیم که وقتی آن جو هم نیست کار خیر انجام شود. مثلاً ما ایرانی‌ها معمولاً این طور هستیم که وقتی سیل می‌آید و سروصدا می‌شود، همه برای کمک می‌آییم. اما وقتی سروصدا می‌خوابد به یکدیگر رحم نمی‌کنیم. اینجا معلوم است آن معرفت شکل نگرفته، آن نگاه شکل نگرفته است.

چه کار کنیم که آن نگاه شکل بگیرد، که هم وقتی سیل می‌آید هوای همدیگر را داشته باشیم و هم وقتی گرفتار سیل و دیگر بحران‌ها نیستیم. چه جنگ باشد و چه نباشد. این شناخت باید در درون انسان شکل بگیرد.



من عنوان این پنج موردی را که به ذهنم رسیده می‌گویم و درباره‌ی هر کدام چند کلمه‌ای صحبت می‌کنم.

اول؛ نگاه ما و معرفت ما به انسان.

نوع نگاه ما به انسان و به آدم تعیین‌کننده است.

دوم؛ باور به این که ما موجودی اجتماعی هستیم.

سوم؛ ایمان با کار خیر ملازمه دارد. ایمان نمی‌تواند منفک از کار خیر باشد.

کسی مدعی باشد مؤمن است و به تبع آن کار خیر انجام ندهد.

چهارم؛ حرف با کار خیر ملازمه دارد. این را باید باور کنیم. ما در مملکت مان

خیلی حرف می‌زنیم. کلام را از عمل جدا کرده‌ایم اما در آموزه‌های دینی

این دو با هم پیوند خورده‌اند.

پنجم؛ کار عبادی از کار خیر جدا نیست و با آن ملازمه دارد.

اگر از نظر فکری و ذهنی و معرفتی بتوانیم این مفاهیم را تبیین کنیم و

توضیح دهیم و جامعه را با این مسائل آشنا کنیم، آن محصول، یعنی

انجام کار خیر، خودبه‌خود اتفاق می‌افتد.

نگاه ما

و معرفت ما

به انسان

اولین مسئله، مسئله‌ی نوع نگاه است. ما به آدم‌ها با چه دیدی نگاه

می‌کنیم؟ آدم‌ها را چگونه می‌بینیم؟ آدم‌ها را چگونه باور می‌کنیم؟

در آیات قرآن درباره‌ی آدم‌ها سه نگاه منعکس شده است. یکی نگاهی

است که شیطان به انسان- دارد. دیگری نگاه فرشته‌ها به انسان است و

یکی هم نگاه خدا. ما با دوربین کدام یک داریم به آدم‌ها نگاه می‌کنیم؟

با دوربین شیطان یا فرشته‌ها یا دوربین خدا؟ این نگاه‌ها هر کدام پیامدی

متناسب با خودش دارد.

شیطان از بالا به انسان نگاه می‌کند. آدم‌ها را تحقیر می‌کند. می‌گوید «خَلَقْتَهُ مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَنِي مِنْ طِينٍ»^۱. من آتشم و ارزش دارم. این‌ها خاک‌اند. این یک نگاه است. آیا ما با این نگاه شیطانی همه‌ی آدم‌ها را تحقیر می‌کنیم؟ جز خودمان، همه را پایین می‌بینیم و خوار می‌بینیم. این یک نوع نگاه است و تبعات هم دارد.

یک نگاه، نگاه فرشته‌هاست. فرشته‌ها آدم‌ها را مفسد و خونریز می‌بینند. وقتی خدا فرمود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲، من جانشین خلق کرده‌ام، فرشته‌ها گفتند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^۳ کسی را آنجا می‌گذاری که مفسد است و خونریز. فرشته‌ها آدم‌ها را خونریز می‌بینند. آیا این نگاه ماست؟ یعنی آدم‌ها را ذاتاً موجوداتی مفسد و خونخوار می‌بینیم؟ یا نگاه خدا را به انسان داریم؟ نگاه خدا به انسان متفاوت است. خدا شیطان را به خاطر این قضاوتش بیرون می‌کند. به فرشته‌ها به خاطر نگاه بدشان تشر می‌زند. می‌گوید «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴. من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. به شیطان هم می‌گوید «فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنكَ رَجِيمٌ»^۵. برو. یعنی خدا به خاطر آدم، شیطان را طرد می‌کند و به فرشته‌ها تشر می‌زند. و یک جمله‌ی خیلی خیلی متعالی درباره‌ی آدم می‌گوید. آنجا که با شیطان حرف می‌زند، که می‌گوید چرا به آدم احترام نگذاشتی، می‌گوید «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي»^۶ چرا به دست ساز من بی‌احترامی کردی؟ خدا همه چیز را خلق کرده ولی «دست ساز من» را درباره‌ی انسان به کار برده. **انسان**

دست ساز خداست. وقتی یک میهمان به خانه‌ی ما می‌آید به میزانی که آن میهمان را عزیز می‌داریم برای پذیرایی از او کار انجام می‌دهیم. اگر معمولی است، ساندویچ و پیتزا سفارش می‌دهیم و برایش سفره‌ی یک باره مصرف پهن می‌کنیم. اما اگر خیلی عزیز است خودمان برایش آب‌پرتقال می‌گیریم. می‌گوییم این را خودم درست کرده‌ام، غذا را خودم درست کرده‌ام. بهترین ظرف و سفره را می‌گذاریم. چون می‌خواهیم احترام

بگذاریم. خدا جهان را خلق کرده، همه چیز را خلق کرده، اما درباره یک موجود می‌گوید «دست ساز». به شیطان می‌گوید چرا به دست ساز من بی‌اعتنایی کردی.

انسان دست ساز خداست. خدا نسبت به انسان غیرت دارد. نمی‌شود کسی خدا را باورد داشته باشد و به انسان، جدای از همه‌ی تعلقات - دین و مذهب و نژاد و زبان و... - بی‌اعتنا باشد. ممکن نیست. من برای خودم تعبیری دارم؛ می‌گویم عارف آن نیست که آدم‌ها را جانور ببیند. می‌گویند فلانی عارف است؛ آن یکی را گوساله دید، یکی دیگر را روباه دید. می‌گویم عارف آن است که انسان -ها را آدم ببیند. یعنی کسی که خدا را شناخت، آدم‌ها را آدم می‌بیند. این عالی‌ترین مرحله‌ی عرفان است. خدا می‌گوید اگر یک آدم را بکشید همه را کشته‌اید. «من قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً»^۷ نمی‌شود انسان به خدا اعتماد و باورد داشته باشد و به خلق خدا که انسان است بی‌اعتنا باشد.

در زندگی از این مثال‌ها زیاد داریم. به یک سید احترام می‌گذاریم، کار خوبی هم می‌کنیم، چون سی نسل قبل، پدرش جزو خاندان پیامبر بوده. خب هر آدمی مستقیم مخلوق خداست. او خداست و این پیغمبر است، آن بی‌واسطه است و این سی واسطه است. چرا به آدم‌ها احترام نمی‌گذاریم. این را باید انسان باور کند و ببیند. اگر این طور شود آیا ممکن است به کسی توهین و بی‌اعتنایی کند؟ بد آدم‌ها را بخواهد و نفرین کند و فحش بدهد؟ بله، عمل زشت را تقبیح می‌کنیم، هیچ‌وقت عمل زشت خوب نیست. اما این عمل بد به خود آن آدم لطمه نمی‌زند. اگر یک سیب از درخت سیب کرم گذاشت، ریشه‌ی درخت را نمی‌زنیم. تنه را اره نمی‌کنیم. اگر آدمی کار بدی بکند، معمولاً می‌خواهیم کار بد را از ریشه دریاوریم. قرآن این طور با آدم‌ها رفتار نمی‌کند. برای فرعون پیغمبر می‌فرستند. «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكَ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا»^۸ می‌گوید برای شما رسول فرستادیم برای فرعون هم فرستادیم، با



فرعون نرم حرف بزیند، با فرعون آرام حرف بزیند. عمل فرعون بد است و در آیات دیگر زیاد به این نکته اشاره شده. اما فرعون مخلوق خداست. بنده‌ی خداست. بنده، به معنای مخلوق شریف. خدا با این تعبیر از آدم‌ها یاد می‌کند.

کلمه‌ی عبد در زبان عربی دو جور جمع بسته می‌شود. گاهی بر وزن عباد است، یعنی مخلوق شریف. گاهی بر وزن عبید به معنی برده. خدا وقتی می‌خواهد از انسان‌ها یاد کند با عباد یاد می‌کند. یعنی مخلوق شریف و بزرگ. برای آدم‌ها احترام قائل است.

در قرآن داستان یونس ذکر شده است. پیامبری که با قوم خودش درگیر شد، در شکم ماهی رفت، نفرین کرد، و عذاب نازل شد. قرآن به پیغمبر ما می‌گوید «لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ»^۹ مثل یونس نباش و نفرین نکن. یعنی الگوی تو یونس نباشد که تا دیدی این‌ها خوب نمی‌شوند نفرین‌شان کنی. من از آیات قرآن مثال می‌آورم که جای هیچ شک و شبهه‌ای نباشد. قرآن به پیامبر می‌گوید مثل یونس نباش و نفرین نکن که عذاب بیاید. اگر خدا خالق انسان است، آفریننده‌ی چیزی نسبت به آن غیرت دارد. مثلاً پدر و مادری اگر بچه‌شان بد باشد باز هم دل‌شان می‌سوزد. حتی اگر کتکش بزیند باز دل‌شان می‌سوزد. در بعضی تعابیر هست که خدا از این همه بر انسان مهربان‌تر و نزدیک‌تر است. این حس را خدا به انسان دارد. اگر ما انسان را از نگاه خدا باور کردیم، کل منظومه‌ی فکری و رفتاری مان عوض می‌شود. به نظر من این کلید است. یعنی گیر ما این است که نوع نگاهی که القا کرده‌ایم و ترویج می‌کنیم، نگاه خدا نیست، نگاه فرشته‌ای یا شیطانی است.

در نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۶ جملات جالبی دارد. در جنگ صفین با معاویه، جمله‌ی کوتاهی دارد. می‌گوید شنیدم که دوستان امیرالمؤمنین به مردم شام دشنام می‌دهند. فرمودند خوشم نمی‌آید دشنام بدهید، اگر هم می‌خواهید چیزی بگویید درباره‌ی کارشان بگویید. بگویید

اینجا ظلم کردند، آدم کشتند، آب را بستند... کار را بگویند نه اینکه آدم را زیر سؤال ببرید. ما معمولاً وقتی کم می‌آوریم می‌رویم سراغ انگیزه‌ها یا شخصیت‌ها. عمل را نقد کنیم. چرا به انگیزه یا بدتر از آن به شخصیت ایراد می‌گیریم؟ این نشان می‌دهد که توان مواجهه‌ی درست با عمل و کار را نداریم. بعد از این، حضرت می‌فرمایند اگر شما درباره‌ی کار آنها بگویند، قضاوت‌تان مطابق واقعیت است. گفته‌اید کارش نادرست بوده. بعد هم می‌فرمایند بگویند خدایا خون ما و آنها را حفظ کن. مثل ما نگاه نمی‌کند که بگوید اگر قابل هدایت نیستند ریشه‌شان را بکن. بعد می‌فرمایند آنها را به راه درست هم هدایت کن. این نگاه منشعب از نوع معرفت و نگاه خدا به انسان است. نوع نگاه به انسان تعیین‌کننده‌ی حرف و سخن و کار و رفتار آدم‌ها خواهد بود.

بنابراین عنصر اول این است که اولین مبنا یا کلیدی که برای رفتن انسان‌ها به سوی کار خیر تأثیرگذار است، نوع نگاه به انسان باید تعیین شود. در نماز سه سلام داریم. من سلام‌های نماز را این‌طور می‌فهمم: سلام معنی آرامش و صلح است و صمیمیت و صفا. همه‌ی این چیزهای خوب در سلام هست. اول می‌گوییم «السلام علیک ایها النبی ورحمه الله وبرکاته». به پیشوا و پیامبرمان که ما را در مسیر درست قرار داده، ابراز صمیمیت و صفا و صلح می‌کنیم. دوم «السلام علینا وعلی عبادالله الصالحین». با خانواده‌ی خودمان و همه‌ی آدم‌های خوب اظهار صلح و آرامش و دوستی می‌کنیم. بعدی دیگر هیچ اشاره‌ی خاصی ندارد. «السلام علیکم...» کی است؟ من می‌گویم این باکل هستی است، باکل آدم‌هاست. نماز به ما تعلیم می‌دهد که در پایان هر نمازی باکل مخلوقات خدا به‌ویژه انسان، اظهار صلح و صفا و آرامش کنیم. **این نگاه قرآن است که با رحمان و رحیم شروع می‌شود و با سلام و صلح ختم می‌شود.** این نگاه باید در ذهنیت مسلمان شکل بگیرد و طبیعتاً بر بخش‌های بعد تأثیرگذار خواهد بود.



ما موجود اجتماعی هستیم



دومین عنصر تأثیرگذار به عنوان یک مبنای معرفتی که باید به آن توجه شود، این موضوع است که انسان باور کند یک موجود اجتماعی است. یعنی رشد و تکامل و خوبی‌های خودش با خوبی‌های دیگران گره خورده و از دیگران جدا نیست. این را باید باور کند. آیه‌ای در قرآن است که دیده‌ام امام موسی صدر - که اگر زنده هستند خدا حفظ شان کند - این طور معنی کرده‌اند: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۱ انفاق کنید تا خودتان را در مهلکه و هلاکت نیندازید. چه رابطه‌ای است میان انفاق کردن و به خطر نیفتادن. ایشان این طور معنی می‌کند که خواسته بگویند شما یک موجود اجتماعی هستید، اگر انفاق نکنید آسیبش به خودتان می‌رسد. اگر مدرسه نسازید بچه‌های دیگری فرهنگ می‌مانند و بچه‌ی تو که با فرهنگ است با آنها ارتباط دارد. اگر بیمارستان درست نکنید، آدم‌ها مریض می‌شوند و توهم در این جامعه زندگی می‌کنی. مریضی به توهم آسیب می‌زند. اگر فلان کار خیر را انجام ندهی به تو غیر مستقیم برمی‌گردد. یعنی رابطه‌ی بین انفاق که یک کار اجتماعی است، با خود انسان است. یعنی فکر نکن داری به دیگری کمک می‌کنی، داری به خودت کمک می‌کنی. وقتی مدرسه می‌سازی در واقع داری فرهنگ خانواده‌ی خودت را حفظ می‌کنی. وقتی بیمارستان می‌سازی داری سلامتی خودت و خانواده‌ی خودت را حفظ می‌کنی. طلبکار نباش. بدهکار باش. انفقوا فی سبیل الله. انفاق کنید و خودتان را به خطر نیندازید.

اگر انفاق نکنید، آسیب‌های درد ورنج به شما هم اصابت می‌کند چون شما در این مجموعه هستید و جدا از آن نیستید. انسان باید این موضوع را باور داشته باشد که خیر خودش با خیر دیگران محقق می‌شود، سلامتی او با سلامتی دیگران، رشد خودش با رشد دیگران.

قرآن دوجا کلمه‌ی رشد را به کار برده است. یکی از آنها فردی است و یکی اجتماعی. دوداستان است. داستان‌های قرآن خیلی آموزنده است و متأسفانه ما به‌طور معمول با داستان‌های قرآن کمتر ارتباط داریم؛ با مفاتیح و روایات بیشتر ارتباط داریم. یکی در داستان موسی و خضر است و یکی در داستان اصحاب کهف.

داستان موسی و خضر داستان فردی است. قرآن می‌گوید موسی به آن بنده‌ی صالح می‌گوید «هل أتبعك على أن تُعلمن مما علمت رشدًا» آیا به من اجازه می‌دهی با تو همراه شوم و رشد و کمال و تکامل بیاموزم؟ خضر بنده‌ای است که نامش هم نیامده اما اهل معنا بوده و به اسراری دسترسی داشته. موسی را خدا می‌فرستد که برو پیش او و چیزهایی کسب کن. خیلی قشنگ است که موسی کار آموزش را روی موازین انجام می‌دهد. اول اینکه اجازه می‌گیرد. می‌گوید «هل أتبعك» آیا اجازه دارم از پی تو بیایم؟ «على أن تعلمن» که به من بیاموزی... «مما علمت» بخشی از آنچه می‌دانی. نمی‌گوید من می‌خواهم بیایم و هرچه را بلدی به من منتقل کنی. نه. با تواضع و فروتنی درخواستش را مطرح می‌کند. و می‌خواهد این دانش به رشد تبدیل شود. **اگر علم به رشد تبدیل نشود مفید نیست و کارکردی ندارد.** لذا می‌گوید بیایم و بیاموزم تا رشید شوم. اینجا رشد فردی است.

داستان دوم داستان اصحاب کهف است. آنها آمده‌اند برای مظلوم بودن جامعه‌شان با حاکم زورگو مبارزه می‌کنند. آنجا می‌گویند «ربنا... هیئ لنا من أمرنا رشدًا» این مبارزه‌ی ما که برای آزاد کردن آدم‌هاست، رشد باشد. یعنی انسان جدای از زندگی اجتماعی نمی‌تواند رشد خود را به دست بیاورد.



وبازدر آیات قرآن فراوان است. نمی شود خوب باشید و انفاق نکنید. یعنی خوبی خود آدم با انفاق گره خورده است. و بحث امر به معروف و نهی از منکر هم همین است. این است که انسان یک حس اجتماعی دارد و این حس اجتماعی او را وامی دارد که دیگران را از بدی ها دور کند و به سمت خوبی ها تشویق کند. مثال هایی هم در ادبیات آمده است. مثلاً می گوید وقتی شما یک جمعی هستید در کشتی و در دریا، آیا اجازه می دهید کسی آن را سوراخ کند؟ وقتی سوراخ کند شما هم غرق می شوید. این تعبیر از امر به معروف و نهی از منکر هویت اجتماعی است. ما انسان ها یک هویت اجتماعی داریم. زندگی مان بدون اجتماع نه به رفاه می رسد و نه به امنیت و نه به رشد و نه به تکامل. اگر این را باور کردیم، طبیعتاً کار خیر نسبت به دیگران حاصل می شود.

ایمان با کار خیر ملازمه دارد



عنصر سوم این است که بین ایمان و کار خیر یک ملازمه است. نمی شود کسی فکر کند مؤمن است و با کار خیر بیگانه باشد. در آیات قرآن هر جا ایمان است عمل صالح هم هست. عبارت «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بسیار زیاد و با تأکیدهای مختلف به کار رفته است. «مَنْ يَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»^{۱۲}. ممکن نیست ایمان باشد و کار خیر و عمل صالح در پی آن نباشد. آن عمل خیر هم برای خود شخص است و هم برای دیگری است. رابطه ی بین ایمان و عمل صالح یک رابطه ی تفکیک ناپذیر است. این را انسان باور کند. باور کند که ایمان بدون عمل صالح غیر ممکن است. این هم عنصر سوم.



حرف با کار خیر ملازمه دارد



عنصر چهارم این است که سخن با کار خیر ملازمه دارد. ما خیلی حرف می‌زنیم و شعار می‌دهیم. از خوبی‌ها زیاد حرف می‌زنیم. ولی پای عمل که برسد نه. قرآن تعبیری دارد که با نکوهش و تنیدی می‌فرماید «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ مَا لَا تَفْعَلُونَ» چرا کاری را که نمی‌توانید یا نمی‌خواهید انجام دهید به زبان می‌آورید. این را انسان باور کند که حرف باید با عمل باشد و انسان به میزانی که می‌تواند عمل کند حرف بزند. یعنی در باورش باشد. در غیر این صورت می‌شود یک جامعه‌ی پر حرف. یک کتاب جدیدی داریم به نام حرف مفت که به فارسی هم ترجمه شده است. نویسنده یک استاد دانشگاه آمریکایی است. ما آدم‌ها حرف مفت می‌زنیم. این درآموزه‌های دینی ما هم هست که این کارگناه بزرگی است. زمانی این نکته را می‌فهمیم که کلمه‌ی مقت را در قرآن مقایسه کنیم. قرآن برای سه گناه بزرگ از این کلمه استفاده کرده است. یکی کسی که با محارم خود مرتکب فحشا شود. دوم کسی که با خدا جدال می‌کند. سوم کسی که به خدا کافر می‌شود. چهارم هم حرف بدون عمل. این‌ها می‌شود «مقت».

نشان می‌دهد که رابطه‌ی بین کار و حرف چطور باید باشد. ما سخنران‌های خوبی هستیم و شعارهای زیادی می‌دهیم اما از دل آن عملی در نمی‌آید. چون باور نداریم که انسان باید به میزانی که می‌تواند و می‌خواهد کار کند، حرف بزند. وگرنه سکوت. سکوت باید سکوت فعال باشد نه منفعل. گاهی آدم نمی‌تواند حرف بزند و ساکت است. گاهی می‌تواند حرف بزند و ساکت است. به نظر من **قدرت بر سکوت، از قدرت بر کلام مهم‌تر است**. خود من یکی از شاخص‌هایی که آدم‌ها را ارزیابی می‌کنم حرف نزدن‌هایشان است و نه حرف زدن‌هایشان. وقتی فکر می‌کند الان اگر این را بگویم دیگران فکر می‌کنند که من چقدر می‌دانم و باسوادم،



اگر توانست خودش را نگه دارد، شرط است. یک آدم عاقل را با حرف نزدن هایش می‌شود فهمید نه با حرف زدن و همه چیز را سرهم-کردن. لذا باور کنیم که بین سخن و کار باید ملازمه باشد. اگر باور کردیم، حرف نمی‌زنیم. ریشه‌ی بسیاری از مشکلات در جوامع انسانی حرف است. چه بسا یک حرف خونریزی ایجاد کند. و اغلب هم حاضر نیستیم مسئولیت حرف مان را قبول کنیم. گاهی کسی یک کلمه حرف می‌زند و خانواده‌ای از هم می‌پاشد، بار احساسی دارد، بار اقتصادی دارد. از این کلمه‌های بی‌جا و بی‌ربط خیلی استفاده می‌کنیم. هم در حلقه‌ی زندگی فردی یا در خانواده و اجتماع و جهان. رئیس یک کشور یک حرفی می‌زند و چه مشکلاتی برای آدم‌ها ایجاد می‌کند. انسان باید باور کند که میان کلام و عمل باید رابطه‌ای منطقی و معقول باشد. این رابطه به کار خیر می‌انجامد.

کار عبادی از کار خیر جدا نیست



آخرین چیزی که به نظر من در این فضا باید مطرح شود این است که کار عبادی از کار خیر جدا نیست. نمی‌شود کسی فکر کند دارد عبادت خدا انجام می‌دهد و کار خیر انجام ندهد. در قرآن هر جا نماز آمده با زکات آمده. «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» در قرآن پیدا نمی‌کنید که نماز باشد و زکات نباشد. در سوره‌ی کوثر که زکات نیست، قربانی کردن است. یعنی چیزی به دیگری برسد. نمی‌شود انسان عبادت خدا بکند و کار خیری برای دیگران انجام ندهد. این دوازدهم تفکیک ناپذیر هستند. ملازمه‌ای است بین عبادت خدا و کار خیر برای دیگران. این موضوع باید به باور تبدیل شود و معرفت و نوع نگاه باشد. **بندگی خدا با خیرسانی به دیگران در فرهنگ قرآنی و از نگاه خدا ملازمه دارد.**

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ■



پرسش و پاسخ

« لطفاً تفسیری را که بر آیه «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» از قول امام موسی صدر فرمودید، بیشتر توضیح دهید.

« مهریزی: من این تفسیر را در نوشته‌ها و سخنرانی‌های ایشان دیدم. یک مجموعه‌ی دوازده جلدی که به عربی نوشته شده و به فارسی ترجمه شده است به نام «گام به گام با امام». نکات بسیار بدیعی دارد. حرف‌های جالبی دارد. بسیاری از کتاب‌های ما تکرار حرف‌های دیگران است. ایشان برداشت‌های نو و جالبی دارد. یکی همین بود. ایشان می‌گوید در آیه‌ی «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» قرآن می‌خواهد بگوید انفاق و کار خیر برای دیگران، به خودت برمی‌گردد و اگر کسی کار خیر انجام ندهد آسیب آن کار به خودش می‌رسد. مثال‌هایی هم که ذکر کردم از ایشان است. ساختن مدرسه و بیمارستان. پس انفاق در واقع راهی است که آدم خودش را حفظ می‌کند. این مثال را برای این ذکر کردم که بحث اجتماعی بودن را باور کنیم. باور کنیم اجتماعی هستیم و صلاح و رشد و سلامت و امنیت ما در جمع شکل می‌گیرد و به آن گره خورده و بین این دوربط برقرار می‌کند. انفاق نکردن که به دیگران مربوط می‌شود مساوی است با نابود شدن خود فرد. این طور نیست که با انفاق، دیگری را نجات می‌دهی! در واقع داری خودت را نجات می‌دهی.

﴿ لطفاً رابطه‌ی ایمان با عمل خیر یا عمل صالح را تبیین کنید. در بین آن مبانی پنج‌گانه از این یکی عبور کردید. آیا ایمان بدون عمل خیر ناجی نیست، یا اگر عمل خیر باشد بدون ایمان نجات بخش نیست؟ در کنار این‌ها لطفاً «من» و «دیگری» را هم شرح دهید که آیا این عمل خیری که بر اساس ایمان صورت می‌گیرد برای شخص من است یا دیگری مهم است و برای او این عمل اتفاق می‌افتد؟

﴿ مهریزی: در قرآن چند واژه است که معنی کار خیر دارد. یکی عمل صالح است، یکی خود کلمه‌ی «خیر» و «خیرات» و یکی هم «بِرّ» است. این‌ها سه واژه‌ی اصلی هستند که برای عمل خیر به کار رفته‌اند. در آیات قرآن بین عمل صالح و ایمان یک رابطه است. مثل اینکه نماز بدون زکات نداریم، ایمان و عمل صالح هم با هم است؛ با ترکیب‌های مختلف. یا اول می‌گویید کسی که عمل صالح انجام می‌دهد و مؤمن است، یا می‌گویید کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد. گاهی وقت‌ها هم یک جور دیگر می‌گوید. حرف خوب یا باور خوب به سمت خدا جذب می‌شود اما آن چیزی که این را تقویت می‌کند و به صعودش کمک می‌کند کار خیر است. برداشت من این است که قرآن این دورا به صورت جدای از هم ناجی انسان نمی‌داند. نه ایمان به تنهایی و نه عمل صالح به تنهایی. چون هر کدام از دیگری جدا شود یک چیز دیگر می‌شود. باوری که با عمل نباشد دیگر باور نیست، شاید نفاق است. و عمل صالحی که با باور همراه نباشد عمل صالح نیست عمل بی‌منطق است. چون عمل صالح، عملی است که یک فکر پشت آن است. انتخاب صورت می‌گیرد. اگر کسی همین طوری و بدون فکرکاری را انجام می‌دهد، پس ناجی نیست.

در کتاب‌های کلامی هم این بحث داغ بوده که کدام اصل است. من به نظرم این دو ملازم یکدیگر هستند. در بحث عمل هم مطلق عمل صالح

است. بحث فرد نیست. بخصوص اینکه جمع می‌بندد. پس آن بحث «دیگری» هم در نظر گرفته می‌شود. در مرحله‌ی اول ممکن است عمل فردی باشد اما در مرحله‌ی بعد آن بعد اجتماعی و دیگری هم هست.

پی نوشت

۱. سوره اعراف آیه ۱۲
۲. سوره بقره آیه ۳۰
۳. سوره بقره آیه ۳۰
۴. سوره بقره آیه ۳۰
۵. سوره ص آیه ۷۷
۶. سوره ص آیه ۷۵
۷. سوره مائده آیه ۳۲
۸. سوره مزمل آیه ۱۵
۹. سوره قلم آیه ۴۸
۱۰. سوره بقره آیه ۱۹۵
۱۱. سوره کهف آیه ۶۶
۱۲. سوره نحل آیه ۹۷



زمان اندیشه‌ورزی است درنگ کنیم و نیک بنگریم ...

امداد و یاری‌گری قبل از هر اقدامی به تفکر و تأمل نیاز دارد. **چیستی، چرایی و چگونگی** آنچه در میدان عمل برای کمک به نوع بشر انجام داده‌ایم یا می‌خواهیم انجام دهیم پرسش‌های مهمی هستند که باید با دقت به آنها بیاندیشیم. درنگ در مسائل انسان، نیازها و رفتارهای او و نیک نگریستن به آنچه در قالب خدمات داوطلبانه بشردوستانه مشغول آن هستیم مسیر تحقق اندیشه‌ورزی در باب یاری‌گری است برای رسیدن به پاسخ این چیستی‌ها، چراها و چگونه‌ها. امروز بیش از پیش ضرورت اندیشه‌ورزی نمایان شده است. انسان، به عنوان موضوع و مخاطب فعالیت‌های هلال احمری موجودی است پیچیده و حوزه علوم انسانی با زیرشاخه‌های متنوع‌اش دانش مطالعه این پیچیدگی‌های انسانی در بافت جامعه است. معاونت فرهنگی حوزه نمایندگی ولی فقیه پس از مطالعه و بررسی روندهای جاری جمعیت، **ژرف‌اندیشی انسان‌شناسانه از دریچه علوم انسانی** را یکی از مسائل مهم امروز جمعیت می‌داند که کمتر به آن توجه شده است. برگزاری نشست‌های علمی-تخصصی، گام نخست است که برای تحقق این هدف به همت همکاران جمعیت و مشارکت اندیشمندان حوزه‌های مختلف برداشته شده است. مجموعه درنگ، متن سخنرانی‌های این نشست‌ها در قالب درس‌گفتار است.



برای دسترسی به
فایل صوتی
فیلم و عکس‌های
این نشست،
رمز تصویری
را با موبایل تان
اسکن کنید.



جمعیت هلال احمر
جمهوری اسلامی ایران
حوزه نمایندگی ولی فقیه